



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۹/۰۹



رفعت حسینی

مبتدل سرایی در شعر پارسی

باین دو موضوع دقت نمایید:

یک.

گاهی که در سخنوری پارسی شاعرانی چون جلال الدین رومی، سعدی، سنایی، جامی و... و... و... برای زن ستیزی شعری می سازند و یا درباره زندگی اجتماعی و هستی و کاینات، خرافه سرایی می کنند،

دو.

وقتی منوچهری، انوری، عنصری بلخی و... و... و... و... برای شکوهنده!!! ساختن بی معرفتی و بی فرهنگی و در ستایش ستمگر و بیداد، قصیده می سازند،

یا

شاعر سده بیستم افغانستان در وصف حزب آدمکش خلق، حزب سروری ها و خادیست ها، حزب شکنجه، حزب بندی خانه پلچرخ سرودمی سازد و جلیل مسحور جمال آن سرود را، در کمپوز یک روسی، در تلویزیون و رادیو می خواند،

یا

لندهور ادبی خلیل الله خلیلی برای زمامدار پاکستان، قاتل باشندگان افغانستان و بادر ملا مجددی و ملا سیاف و ملا برهان ربانی و ملا گلبدین و بادر طالبان شعر می سازد و استغاثه میکند که به افغانستان هجوم بیاورد و اسلام را پیروز بگرداند و بی خدایان را تار و مار نماید،

و یا

{ نجم العرفا } {!!!!!!} حیدری وجودی پنجشیری در مدح یک بی سواد، جانی، از ایجادگران مافیای فساد و چور و چپاول، مارشال!!!! فهمیم قسیم شعر مدحی تیار می کند و چکمه های مارشالی و فساد او را با برس شعر رنگ می کند،

به پنداشت من:

خواندن چنین اشعار، از سعدی و جامی گرفته تا حیدری، و واه واه گفتن، برهانی است بر ابلهی خواننده و بی معرفتی وی.

توجه نمودن به چنین شعر و ادبیات مستهجن، خبیث، فرومایه و پلید غیر عقلانی و غیر انسانیست. فخرالدین عراقی شاعر نام کشیده یی بوده است. شعر زپرین را [تا آخر] بخوانید تا پی برید که استاد!!!!!! عراقی، بازبان شعر! خود، خشتک نسواری رنگ تنبان شیخ حمید الدین را چسان بومی کند و سپس برای مثنی پول مواد چسپیده به خشتک را زهر مار می نماید.

معنی شعر پارسی را که هنر اجتماعی!!!! بوسیله واژه هاست، باین قصیدهء مدحیه «خبیث طینت و دون فطرت و پلید سرشت» درمی یابید:

در مدح شیخ حمیدالدین
عراقی « دیوان اشعار » قصاید

ای رخت مجمع جمال شده
مطلع نور ذوالجلال شده
عاشق روت لمیزل گشته
شاکر خوت لایزال شده
ذروه عرش و قسوه ملکوت
زیر پای تو پایمال شده
در نوشته سرادق جبروت
محرم پرده وصال شده
با جمال قدم لقای تو را
در ملاقات اتصال شده
هرچه او خواسته شده موجود
و آنچه ناخواسته محال شده
بهر تو نیستی شده همه هست
همه هست از تو با کمال شده
از پی جرعه‌دان مجلس تو
طینت آدمی سفال شده
ساقی مجلس تو فیض قدم
جرعه‌ای خیر انتیال شده
کرده دعوی عقل کل باطل
معجزاتت گواه حال شده
سایه از تاب آفتاب رخت
در نهان خانه زوال شده
از بیان تو شکل میم و دو نون
حل کن مشکلات ضال شده
عقل در مکتب هدایت تو
دیو بوده، ملک خصال شده
از شب و روز زلف و رخسارت
عالم مهتری نکال شده
ز انعکاس شعاع طلعت تو
آفتاب آینه مثال شده
تا حکایت کند ز عکس رخت
روی خورشید با جمال شده
تا نشانی دهد ز ابرویت
ماه در هر مهی هلال شده
تا معطر ریاض قدس شود
از سر کوی تو شمال شده
هر سحر مقبلان قدسی را
روی خوبت خجسته فال شده
دل دیوانگان روحانی
در سر آن دو زلف و خال شده
حلقه‌داران چرخ بر در تو

حلقه در گوش چون هلال شده
ورد ارواح در جوانب قدس
الف و حا و میم و دال شده
برده نامت مسیح در سر گور
مرده در شور و وجد و حال شده
ز آب رویت خلیل را آتش
گلشن و منبع زلال شده
حاجت سایل از در تو روا
بیش از اندیشه سال شده
ابرش عزم پیروان تو را
ساحت لامکان مجال شده
صفه آسمان و صدر بهشت
چاکرت را صف نعال شده
از مدیح تو عاجز آمده عقل
ناطقه در ثنات لال شده
قدر تو در جهان ننگجیده
نعت تو برتر از خیال شده
نظری کن به مفلس عوری
دل و دین رفته، جاه و مال شده
عمر در ناخوشی بسر برده
عیس بی خوشدلی وبال شده
کرده در شرع تو شروع ولیک
نفس بر پای او عقال شده
بر در قرب تو چگونه بود
مرغکی پر شکسته بال شده؟
راه ده بر درت عراقی را
ای درت جمله را مال شده